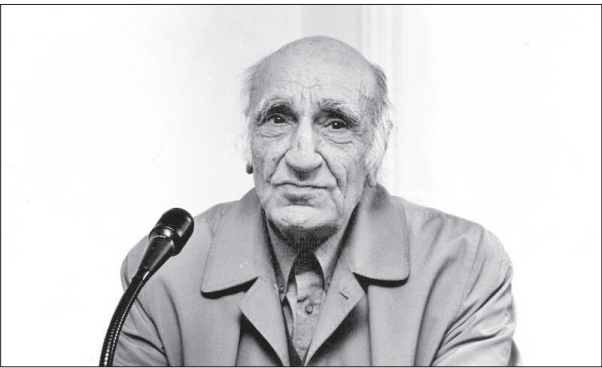




استاد محمد ابراهیم باستانی‌پاریزی و بردن تاریخ به خانه‌های مردم

استادی که قهوه تلخ تاریخ را

باشکر داستان و روایت شیرین کرد

■ روزه به فکور

اگر بود سال آینده تولد ۱۰۰سالگی اش را جشن می‌گرفتیم، استاد محمد ابراهیم باستانی‌پاریزی در دی ماه سال ۱۳۰۴ در پاریز کرمان به دنیا آمد و ۸۸سال در این کره خاکی زندگی کرد. خودش می‌گفت در زمان حیاتش وقایع مهم تاریخی زیادی را به چشم دیده است؛ جشن لغو امتیاز نفت در سال ۱۳۱۱ را در پاریز دید، در ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ نظاره‌گر عبور تانک سپهبد زاهدی بود و در فرانسه تشییع جنازه مارشال دوگل را به نظاره نشست. باستانی‌پاریزی عاشق ایران، سفر، تاریخ و فرهنگ بود؛ مردی که در طول حیاتش تلاش‌های زیادی برای زنده نگه داشتن تاریخ و فرهنگ ایران انجام داد. در دانشگاه تهران تاریخ خواند، در موزه ایران باستان به فعالیت پرداخت و مطالعات زیادی درباره تاریخ و فرهنگ ایران انجام داد. باستانی‌پاریزی نگاهی مردمی به تاریخ داشت و مردم را در تاریخ پررنگ کرد. باستانی‌پاریزی تعلق خاطری ستودنی به تاریخ، جغرافیا، حوادث محلی و شناساندن زندگی عادی و عمومی مردم داشت.

او جدای از حافظه بی‌نظیر و اندوخته‌هایی که در مطالعه تاریخ اجتماعی ایران داشت، روایت‌های عامه‌پسند را در هر جا و از هر که می‌خواند و می‌شنید، یادداشت می‌کرد و گاه بر مبنای همین روایت‌های به‌ظاهر معمولی و ساده، مقاله یا کتابی را در موضوع تاریخ اجتماعی می‌نوشت.



هوشنگ مرادی کرمانی نقل قولی زیبا در مورد این استاد بزرگ تاریخ دارد: «باستانی‌پاریزی تاریخ بسیار تلخ، غمبار و سوسار از تنش ایران را تمرین کرد و از دبیرستان و دانشگاه به خانه‌ها برد و مردم تاریخ را خواندند که لذت ببرند، به جای اینکه امتحان بدهند.»
رودی متی، ایران‌شناس آمریکایی و استاد دانشگاه «دلور» درباره باستانی می‌گوید: «باستانی‌پاریزی نقالی به شیوه سنتی ایران بود، یعنی شیوایی از داستانی که ریشه در این خاک دارد، بنابراین داستان‌ها و افسانه‌های کهن را با سنت‌های محلی وفق می‌داد. تاریخ برای او به منزله وجدان و هوشیاری مورد نیاز جامعه بود و مورخ را طبیبی می‌دانست در جست‌وجوی بیماری‌های جوامع انسانی، کاملاً آگاه بود که در مان‌های مورخ لزوماً مصون از خطا نیست.»

او احاطه رشک‌برانگیزی بر منابع تاریخی و ادبی ایران پس از اسلام داشت. او نماد استفاده از ادبیات در تاریخ و تاریخ در ادبیات است. این ویژگی آنچنان در آثار او درهم تنیده است که نمی‌توان وجه غالب را آثارش را تشخیص داد. آثار او نماینده ویژه سبکی در تاریخ ایران است که هم از جنبه ادبی و هم تاریخی اهمیت دارد.

چنانچه برای تاریخ بی‌نیتی نمی‌توان میان اهمیت ادبی و تاریخی آن تمایزی قائل شد، در زمینه آثار باستانی نیز می‌توان بین اهمیت ادبی و تاریخی آن تفاوتی دید و قائل شد و این در زمره مهم‌ترین ویژگی‌های نگارشی وی به شمار می‌رود. مشهورترین کتاب باستانی‌پاریزی مربوط به کتاب «پار پاز» تا پاریس» است. این کتاب حاصل سفرهای داخلی و خارجی باستانی‌پاریزی است و با نگاه تیزبین و آموخته‌های نویسنده ترکیب شده و ماجراهایی خواندنی از شهر و کشورهای مختلفی را پدید آورده است.



نویسنده در مقدمه کتاب چنین نوشته است: «این مجموعه چند سرفراشه است، شرح کوتاهی از سرفراها که خود مقدمه سفری بزرگ هستند: سفر درون، آن سفری که در باب آن گفته‌اند: صاحب‌دان همیشه سفر در وطن کنند. روزگار من بیشتر در سفرها طی شد؛ سفرهایی که نخستین آن از کوهستان پاریز شروع شد و اعجاب‌انگیزترین آنها سفر به آکسفورد است. این کتاب شامل خاطرات من از این سفرهاست.»

در بخشی از کتاب، باستانی‌پاریزی با نکته‌سنجی و دقت نکات جالب توجهی از سفر به پاکستان را روایت می‌کند: «در پاکستان نام‌های خیابان‌ها و محلات اغلب فارسی و صورت اصیل کلمات قدیم است. خیابان‌های بزرگ دو طرفه را شاهراه می‌نامند، همان که ما امروز اتوبان می‌گوییم؛ در ایران اداره راهنمایی و رانندگی بر سر کوچه‌ای که نباید از آن اتومبیل بگذرد، می‌نویسد: عبور ممنوع و این هر دو کلمه عربی است، اما در پاکستان گمان می‌کنید تابلو چه باشد؟ راه بندا فارسی سره‌سره و مختصر و مفید، حداکثر سرعت را در آنجا حداکثر رفتار تابلو زداند! و توقف ممنوع را پارکینگ بند اعلام کرده‌اند. این مغازه‌هایی را که ما قنادی می‌گوییم در آنجا شیرین کده می‌نامند!»

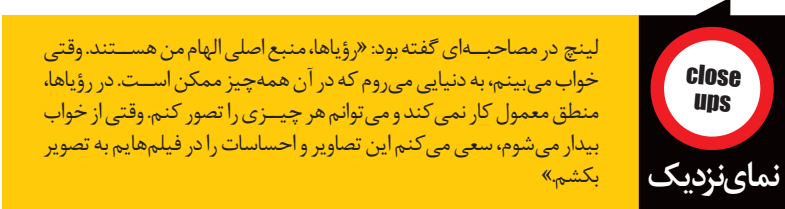
نویسنده موارد جالب دیگر اینچنینی را هم توضیح می‌دهد. اینکه باستانی‌ها به جای مرسی و ممنون می‌گویند «مهربانی» و شلوار «پاجامه» خوانده می‌شود. از همه شیرین تر برای باستانی‌پاریزی، اصطلاحی است که برای مادرزن آورده‌اند و به او «خوش‌دامن» می‌گویند که به قول نویسنده بسیار دلپذیر و زیباست.

کتاب‌های باستانی‌پاریزی مملو از این نکات نغز و شیرین است. کسانی که نوشته‌ها و گفته‌های باستانی‌پاریزی را خوانده و شنیده‌اند، خوب می‌دانند که سخن او چه تاریخی باشد یا ادبی و جغرافیایی، خواننده یا شنونده را در بند خود می‌گیرد، نفوذ کلام این روستازده بی‌پیرایه در اندیشه و گفتار شنونده و خواننده به دلیل صراحت بیان و سادگی زبان بوده؛ زبانی به دور از خشکی و سردی. در نوشته‌های او همه جور خواسته‌ای پیدا می‌شود و این همه را به تاروپود تاریخ و ادبیات تنیده است و قهوه تلخ تاریخ را با شکر داستان و روایت، طزن و شوخی‌های آبدار، شیرین کرده است؛ شیرینی که باب طبع همه باشد و باعث شود هر کسی پای سفره خواندن تاریخ بنشیند.

چرا دیوید لینچ به عنوان فیلمسازی متفاوت در هالیوود شناخته می‌شود؟

کارگردانی که فیلم‌هایش آسان به چشم می‌آید

و سخت تعریف می‌شود



فیلم‌های او ببینید. فیلم‌های او اغلب شبیه

رویاهایی در بیداری هستند؛ روایت‌هایی که از سوی یک ذهن قابل درک ایجاد شده‌اند، اما در دنیایی عمل می‌کنند که کاملاً شبیه دنیایی نیست که در زندگی بیداری خود در آن قدم می‌زنیم. این فیلم‌ها اغلب مانند رویاها به نظر می‌رسند که در حال رسیدن به چیزی هستند؛ اشکال و نمادهایی که سعی می‌کنند چیزی به ما بگویند. خود او در مصاحبه‌ای گفته بود: «رویاها، منبع اصلی الهام من هستند. وقتی خواب می‌بینم، به دنیایی می‌روم که در آن همه چیز ممکن است. در رویاها، منطق معمول کار نمی‌کند و می‌توانم هر چیزی را تصور کنم. وقتی از خواب بیدار می‌شوم، سعی می‌کنم این تصاویر و احساسات را در فیلم‌هایم به تصویر بکشم.»

لینچ کارگردانی منحصربه‌فرد و یک فیلمساز بزرگ سوررئالیست بود. او با فیلم‌هایش تأثیر ملموسی بر سینما گذاشت و دنیای فیلم‌ها را گسترده‌تر، عمیق‌تر و چند لایه‌تر از قبل کرد. لینچ بدون نگرانی چارچوب‌ها و قواعد سینمایی را به هم می‌ریخت و تجربه‌هایی نو پدید آورد. او با سبک خاص خودش در فیلمسازی، راه را برای خلق شده‌اند و همیش از چیزی با جایی آمده‌اند. می‌توانید این نشانه‌ها را در

شد تا بسیاری از سینه‌فیلی‌ها باهمند هنر

واقعی نیازی به توضیح ندارد. آنها متوجه شدند وظیفه هنرمند صحبت در مورد اثرش نیست، چون او از طریق هنر تمام حرف‌هایش را گفته است. منتقد بریتانیایی، بل تلیر در مورد جهان فیلم‌های لینچ می‌گوید که فیلم‌های او بهتر است تجربه شوند نه اینکه توضیح داده شوند.

به قول دیوید فاستر والاس، زیبایی‌شناسی فیلم‌های دیوید لینچ هم آسان به چشم می‌آید و هم سخت تعریف می‌شود؛ این بهترین تعریف از سینمای لینچ است. بنا به نظر منتقدان آمریکایی، غیر از آلفرد هیچکاک، هیچ کارگردان دیگری به اندازه لینچ مورد تحلیل روان‌شناختی قرار نگرفته است. دلیل این موضوع به این برمی‌گردد شخصیت‌های فیلم‌های لینچ علامتی نشان می‌دهند که انگار مستقیماً از کتاب‌های

روان‌پزشکی آمده‌اند. لینچ عاشق قرار دادن افسراد معصوم و سادۀ لولوح در دنیاهای خشن و فاسد بود یا اجزای می‌داد کسانی که چندان بی‌گناه نیستند، دنیایی بهتر یا زندگی‌ای جایگزین را تصور کنند. او زیر لایه درخشان رویای آمریکایی دهه ۵۰ تاریکی و زشتی را آشکار می‌کرد.

لینچ همیشه از تفسیر و توضیح عناصر و جزئیات پرهیز می‌کرد. او اجتناب از رمزگشایی مستقیم را وظیفه خود می‌دانست. این میهم‌گویی لینچ گاهی تا آنجا پیش می‌رفت که مخاطب تصور می‌کرد، حتی خود لینچ هم نمی‌داند از چه حرف می‌زند و درباره چه فیلم ساخته است. همین عاملی

لینچ همیشه از تفسیر و توضیح عناصر و جزئیات پرهیز می‌کرد. او اجتناب از رمزگشایی مستقیم را وظیفه خود می‌دانست. این میهم‌گویی لینچ گاهی تا آنجا پیش می‌رفت که مخاطب تصور می‌کرد، حتی خود لینچ هم نمی‌داند از چه حرف می‌زند و درباره چه فیلم ساخته است. همین عاملی

لینچ همیشه از تفسیر و توضیح عناصر و جزئیات پرهیز می‌کرد. او اجتناب از رمزگشایی مستقیم را وظیفه خود می‌دانست. این میهم‌گویی لینچ گاهی تا آنجا پیش می‌رفت که مخاطب تصور می‌کرد، حتی خود لینچ هم نمی‌داند از چه حرف می‌زند و درباره چه فیلم ساخته است. همین عاملی



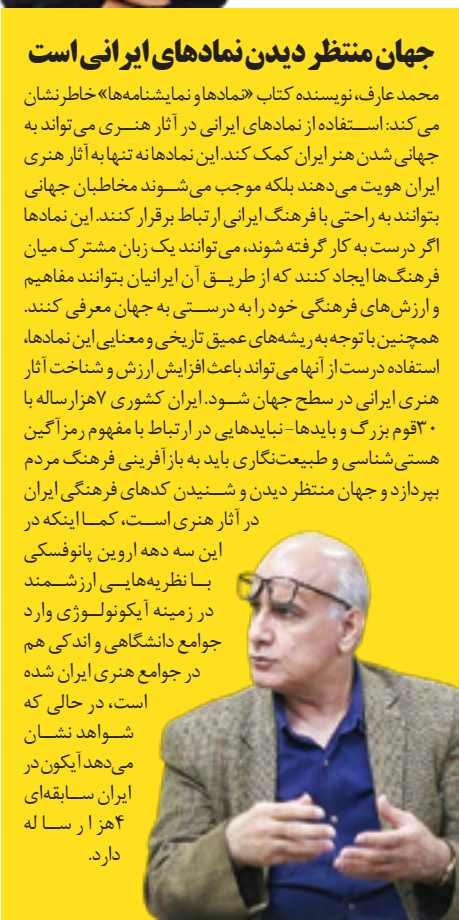
برف آخر در باره شخصیتی به نام دکتر است که می‌خواهد تنها زندگی کند. دامپزشک است اما شکار می‌کند و همین شکار کردن نقطه ضعف اوست. دکتر میان کمک کردن به یک گرگ و کمک کردن به دوستش باید مسیری پر پیچ و خم را برود و از سوی دیگر تنها می‌اش و فقدان دیگری در روابط و تصمیماتش تأثیر می‌گذارد. کارگردان برای روایت قصه بیش از حرف به تصویر اتکا می‌کند. بیش از کلام و کلمات به سمت و سوی نشانه‌ها می‌رود و تضاد را در همین عناصر مشخص می‌کند.



بایک نیک‌طلب، شاعر کودک و نوجوان با گلایه از بی‌توجهی به شعر کودک و نوجوان می‌گوید: مسابقه در مدرسه‌ها و در جوامع ادبی و فرهنگی کودک‌کان و نوجوانان حضور پیدا می‌کردیم، اما این ارتباط الان حذف شده است. یک زمانی آموزش و پرورش خودش را موظف می‌دانست کتاب‌های شعر کودک و نوجوان را بخرد و در مدرسه‌ها توزیع کند، اما الان اصلاً این اتفاق نمی‌افتد. یک زمانی وقتی وارد شهر کتاب می‌شدی، حداقل ۲۰ درصد از بخش کودک و نوجوانش شعر بود، اما الان خیلی کم شده است. من قفسه‌های شعر کتاب را گشتم، هیچ نوع شعر کودک‌کی در آنها نیست. نه اینکه بگویم فقط شعر کودک خوب نیست، بلکه شعر کودک بازاری هم نیست.

انحصار گرایی سینمای ایران را در آستانه نابودی قرار داده‌است

امیرحسین شریفی، از تهیه‌کنندگان قدیمی سینما با ابرار ناراضیانی از وضعیت امروز سینما می‌گوید: انحصار گرایی سینمای کشور مان را در آستانه نابودی قرار داده است. طبیعتاً این انحصارگرایی است که باعث شده فیلم‌ها خوب و ارزشی ساخته نشوند و سلیقه‌های مختلف نادیده گرفته شود. گویا سینما تنها برای عده خاصی از افراد است که مکرراً کار تولید می‌کنند. این اتفاق اصلاً درست نیست و انحصار گرایی قطعا به ضرر سینما تمام می‌شود. برخی افراد در سینمای کشور وجود دارند که هم‌زمان چندین پروژه را جلو می‌برند، یک فیلم در حال ساخت دارند و فیلم دیگری را تدوین می‌کنند و فیلم دیگری را در آستانه تولید دارند یا یکی از فیلم‌های‌شان اگران شده اما من نوعی مدتی است تقاضای ساخت فیلم داده‌ام ولی هنوز خبری از نتیجه تقاضایم نشده است. امروزه بسیاری از دست‌اندرکاران پشت دوربین به خصوص دستیاران با مشکلات جدی در زندگی‌های روبه‌رو شده‌اند چرا که ساده‌دخی بعضاً افراد غیر حرفه‌ای به واسطه هر یک ارتباطات جا و پست آنها را اغتال کرده‌اند و بدیهی است این مسئله نیاز به اصلاح و بازنگری جدی دارد و احتمالاً با تدوین یک قانون مناسب و کارآمد می‌توان جلوی استعمار این اتفاق در سینمای کشور را گرفت.



محمد عارف، نویسنده کتاب «مادها و نمایشنامه‌ها» خاطر نشان می‌کند: استفاده از نمادهای ایرانی در آثار هنری می‌تواند به جهانی شدن هنر ایران کمک کند. این نمادها نه تنها به آثار هنری ایران هویت می‌دهند بلکه موجب می‌شوند مخاطبان جهانی بتوانند به راحتی با فرهنگ ایرانی ارتباط برقرار کنند. این نمادها اگر درست به کار گرفته شوند، می‌توانند یک زبان مشترک میان فرهنگ‌ها ایجاد کنند که از طریق آن ایرانیان بتوانند مفاهیم و ارزش‌های فرهنگی خود را به درستی به جهان معرفی کنند. همچنین با توجه به ریشه‌های عمیق تاریخی و معنایی این نمادها، استفاده درست از آنها می‌تواند باعث افزایش ارزش و شناخت آثار هنری ایرانی در سطح جهان شود. ایران کشوری ۷هزار ساله با ۳۰ قوم بزرگ و باید‌ها-نیاپدهایی در ارتباط با مفهوم رمزآگین هستی‌شناسی و طبیعت‌نگاری باید به بازآفرینی فرهنگ مردم بپردازد و جهان منتظر دیدن و شنیدن کدای فرهنگی ایران در آثار هنری است، کما اینکه در این سه دهه اروپین پانوفسکی با نظر به‌هایی ارزشمند در زمینه ایکونولوژی وارد جوامع دانشگاهی و اندکی هم در جوامع هنری ایران شده است. در حالی که شواهد نشان می‌دهد آپکون در ایران سابقه‌ای ۴هزار ساله دارد.